

که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و دانست که بیش از این طمع در مملکت دیار بکر کردن آب درهاون سودن و آهن سرد کوفتن است .

[ذکر ' ] آمدن شیبک خان ازبک به استرآباد و گریختن بدیع الزمان میرزا در این سال ، شیبک خان از آب عبور کرده متوجه استرآباد گردید و بدیع- الزمان میرزا از قرب وصول اعدا خبر یافته فرزند خود میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته با اندوه فراوان متوجه عراق و آذربایجان گردید .

شیبک خان ایالت استرآباد را به خواجه احمد قنقراط تفویض نمود .<sup>۱</sup> چون ماهیچه رایات ظفر آیات خانی، در کمال حشمت و کامرانی، از افق دامغان طلوع نمود ، محمد زمان میرزا و فریدون میرزا و سایر امرایی که در آن بلده بودند خاطر بر تحصن قرار دادند . ازبکان بدروز همان روز قلعه را دایره وار در میان گرفتند و مانند مور و ملخ روی به شهر نهادند . بعد از چند روز ، شاهدگان ابلجیان به خدمت خان فرستادند و امان طلب کردند . بعد از عهد و پیمان به درگاه خان شتافته ملحوظ نظر عنایت و شفقت شدند . میرزا محمد زمان رخصت رفتن به جانب آذربایجان حاصل نمود . فریدون حسین میرزا، بی استجازه خان، به طرف آب اترک و میان تر کمانان بقیه رفت . شیبک خان از ولایت بسطام تا نهایت ترکستان به تصرف درآورد . تابستان در النکک رادگان<sup>۲</sup> بیلاق می کرد و زمستان به ماوراء النهر می شتافت<sup>۳</sup> .

### وقایع متنوعه

در این سال، خاقان اسکندر شأن منصب امیرالامرائی را به شیخ نجم زرگر

۱- م ندارد - م : گفتار در

۲- م اضافه دارد : رادگان من اعمال مشهد مقدسه معلی مزکی .

عنایت فرمودند و مهر او را در دیوان اعلیٰ بر بالای جمیع مهرها زدند .  
 و هم در این سال ، بدیع الزمان میرزا از صدقات لشکر ازبک فرار نموده  
 به درگاه خاقان اسکندرشان آمد . به موجب فرمان آن حضرت ، بیرام بیک  
 قرمانلو وی را استقبال نموده به مجلس بهشت آیین در آورد و بدیع الزمان میرزا  
 به شرف دستبوس نواب اعلیٰ مشرف شد . در جای مناسبی قرار گرفته به عنایت و  
 رعایت شاهی سرافراز گردید .

### متوفیات

کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر دیده‌های وی از دیدن اشیا عاقل بود  
 و سبب کوری او آن بود که در سنهٔ اربع و تسعین و ثمانمائه بوداق بیک ذوالقدر-  
 اوغلی نزد سلطان بایزید پادشاه روم رفته و از وی لشکر گرفته بر سر شاهرخ بیک  
 شبیخون آورده او را دستگیر گردانیده جهان بینش را میل کشید .

علاء الدوله ذوالقدر بنا بر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرده بوداق بیک  
 فرار نمود . بعد از آن ، میخال اوغلی اسکندربیک را که سردار رومیان بود دستگیر-  
 کرده نزد پادشاه مصر سلطان قانصو فرستاد و از نوادر اتفاقات آن که در میان  
 لشکر استاجلو کوری بود و دایم به خدا می‌نالید و می‌گفت الهی کور را اسیر  
 کور گردان و در جنگی که مذکور گشت کور شاهرخ گرفتار آن کور  
 گردید .

هم در این سال ، محمد مقیم بن امیر ذوالنون ارغون در قندهار به اجل طبیعی  
 درگذشت .

## گفتار در قضایائی که در سنهٔ خمس عشر و نسمایه واقع شد

رفتن خاقان اسکندر شأن نوبت ثانی به شیروان

خاقان جهان، در میان زمستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان قطرات باران به سان لالی عمان منجمد می‌گشت و مرغ آبی اگر توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان در می‌گذشت.

شعر

مرغ آبی می‌کند از سوز دل خود را کباب

هر کجا همچون سمندر بوی آتش می‌برد

از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود

آه از این سر ما که رنگ از روی آتش می‌برد

از خوی علم هدایت آیت به جانب شیروان برافراخت. موکب عالی، بعد از طی منازل و مراحل، به کنار آب کر رسیده از جبری که به امر آن حضرت بسته بودند عبور نمود. شیخ‌شاه از توجه خاقان عالی‌جاه اطلاع یافته در قلعهٔ بیقر در تحسن نمود. بعد از آن اردوی گردون شکوه به صوب باکو در حرکت آمد. کوتوال آن حصار با تحف و هدایا به درگاه عالم پناه شتافته به انعام و خلعات خاص اختصاص یافت. خاقان کامران از باکو به شابران<sup>۱</sup> رفت. والی آن ولایت چون از عظمت و شوکت آن حضرت واقف شد، اقبال مثال به استقبال شتافته‌غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته منظور نظر الثغرات گشت. بعد از آن، آن حضرت علم نهضت به جانب دربند برافراخت و آن حصار استوار استواری مشهور و به-

کمال متانت در افواه و السنه مذکور . مرغان هوای فزایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز .

## شعر

[به سد] سکندر درش تو امان  
 فرود آمده برجی از آسمان  
 سر کنگرش بر فلک کرده راه  
 شده اره بر فرق خورشید و ماه  
 نیفتد ز بس رفعت پایه اش  
 پس از قرن‌ها بر فلک سایه اش  
 لشکر منصور چون قضای میرم در حوالی آن قلعه محکم فرود آمدند .  
 یار احمد آقا و محمد بیک با فوجی از مردمان کار دیده و گرم و سرد روزگار  
 چشیده که نسر طایر از بیم تیرشان در خطر بود و کوه راسخ از زخم تفنگشان بر  
 حذر در آن قلعه ساکن بودند. آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و از این جانب  
 نیز دلیران آهنین چنگ آهنک جنگ کردند و نقابان به نقب زدن دست بر-  
 آوردند . بروج آن حصار را به سان غربال سوراخ سوراخ کردند . یار احمد آقا  
 و محمد بیک دانستند که مهم خالی از اشکالی نیست . لاجرم با تیغ و کفن به درگاه  
 خاقان صف شکن [ شتافته به نظر عاطفت شاهانه مفتخر و سرافراز گردیدند . ]<sup>۱</sup>  
 پس آن حضرت قلاده حکومت در بند را به گردن منصور بیک انداخت و حکم  
 همایون شرف نفاذ یافت که نعش مظهر سلطان الاولیاء سلطان حیدر را که [ تا آن  
 غایت ]<sup>۲</sup> در تبر سران مدفون بود به اردبیل نقل کنند و زمره ای از خواص متعهد  
 آن خدمت شده جسد<sup>۳</sup> شریف آن حضرت را از خاک بیرون آورده به محفّه

۱ - م : که باشد سکندر

۲ - م ندارد .

۳ - س ندارد - م : تا آن وقت

۴ - س : جد

نهادند و به مقبره آباء عظامش دفن کردند. با وجود امتداد زمان، اعضای [روح افزایش] از هم نپاشیده بود. [آنگاه خاقان عالم پناه عزم انصراف جزم گردانیده]<sup>۲</sup> از آب کر عبور نموده در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال فرمود.

### وقایع متنوعه

در این زمستان، شیبک خان سپاه فراوان از راه بیابان به تاخت کرمان فرستاد و از بکان بعضی الکای آن ولایت را غارت نموده خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را به قتل آورده به طرف خراسان معاودت نمودند.

و هم در این سال، شیبک خان کتابتی به خاقان اسکندرشان فرستاده و این بیت را در آن جا نوشته بود:

### شعر

مارا طمع به مملک عراق خراب نیست      تا مکه و مدینه بگیرم حساب نیست  
خاقان اسکندرشان در جواب نوشت:

هر کس به جان غلام علی بوتراب نیست

صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

و هم در این سال، شیبک خان از قاسم سلطان پادشاه دشت قبچاق شکست خورده پریشان حال به خراسان آمد. بعد از آن به سر قوم هزاره و نکودری که در کوهستان زمین داور بودند لشکر کشیده کاری از پیش نتوانست برد.

و هم در این سال، خاقان اسکندرشان، در ماه صفر، ابدال بیک دده را که صاحب الکای قزوین و ساوخ بلاغ ری بود عزل کرده الکای او را به زینل بیک شاملو شفقت فرموده او را خان لقب کردند و منصب صدارت را که امر عظیم بود بلا مشارکت به امیر سید شریف شیرازی که از دختر زادهای امیر سید شریف علامه

۱ - م : لطیفش

۲ - م : بعد از آن

بود تفویض فرمودند و در تبریز حسین بیک را که امیرالامرا بود عزل فرموده منصب او را به محمد بیک سفره چی استاجلو ارزانی فرمود و ملقب به چایان سلطان گردید .

و هم در این سال ، قاضی محمد کاشی که در دیوان عالی منصب صدارت را با امارت جمع کرده و خونهای ناحق ریخته و به انواع فسوق<sup>۱</sup> اقدام نموده بود و حکومت یزد و کاشان و خیلی از محال عراق بدو مرجوع بود ، در این اوقات حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود ، به فرمان خاقان اسکندر شأن<sup>۲</sup> [او را به قتل آوردند] .

### متوفیات

فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا ، چون شنید که شیبک خان بر سر قاسم سلطان رفته ، از میان تر کمانان یقه بیرون آمده قلعه کلات را به دست آورده و حاکم مرو قنبر بیک با فوجی از جنود ازبک بر سر کلات رفته فریدون حسین میرزا را به دست آورده به قتل رسانید .

[ و نجم الدین مسعود<sup>۳</sup> ] که وکیل خاقان اسکندر شأن بود ، در موضع خمنه<sup>۴</sup> نواحی تبریز ، به مرض ذات الجنب در گذشت و جسد او را حسب فرمان قضا جریان به نجف اشرف نقل کردند و منصب او را به امیر یار احمد<sup>۵</sup> خوزانی من اعمال اصفهان شفقت فرموده او را [نجم ثانی لقب کردند] . مولانا امیدی طهرانی قصیده ای به اسم او گفته چند بیت نوشته شد :

۱ - س : فسون

۲ - م : به قتل درآمد .

۳ - م : فوت امیر نجم زرگر گیلانی

۴ - م : خمسه .

۵ - س : یارمحمد

۶ - م : به نجم ثانی ملقب ساختند .

## شعر

زهی جوهرت گوهر آسمانی  
تویی عقل اول تویی نجم ثانی  
رواق حرم را تو رکن عراقی  
عراق عجم را سهیل یمانی  
بگو تیغ زرکار پر جوهرت را  
کز آتش بود تشنه فتنه فانی  
بود طرفه دریایی از آب و آتش  
تلق بسته بروی بخار دخانی  
چه ماهیتی ماهی جوهرش را  
که در آب و آتش کندزند گانی<sup>۱</sup>

## گفتار در قضایابی که در صحنه صفت عشر و نسمایه واقع شده

مجادبه نمودن خاقان اسکندرشان با شیبک خان ازبک

از آن زمان که شیبک خان بر ولایت خراسان استیلا یافته بود ، خاقان اسکندرشان پیوسته نقش مقاتله و مقابله او را بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منتقش<sup>۲</sup> و مرسم می گردانید . اما جهت حوادث متنوعه ، آن عزیمت از حیز قوت به فعل نمی آمد . تا در این سال که در خاطر عالی از ممر ولایات عراق و فارس و کرمان و شیروان و آذربایجان و دیار بکر عراق عرب دغدغه ای نماند و خبر استیلای شیبک خان بر خراسان و بدخشان و ماوراء النهر و تاشکند و ترکستان مکرراً به مسامع همایون رسید . باعث دیگر آن که شیبک خان شیبانی خیال شهر یاری و آرزوی کامکاری در دماغش متمکن گشته بود و آیین عدل و داد که شیوه سلاطین نیکو نهاد است به ظلم و بیداد مبدل نمود و در فتنه و فساد بر روی عجزه و مساکین کشاد و از منهج قویم و صراط مستقیم «و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه»<sup>۳</sup> که

۱ - نام امیدی و اشعارش در نسخه م نیامده

۲ - س : منتقش

۳ - سورة الانعام ۱۵۴

کنایه از مذاهب حق امامیه و مسلک مستحسن فرقه ناجیه است عدول نموده و عزیمت جهانگیری مصمم و نیت کشور گشایی جزم کرده هر روز سلسله آمد و شد را به حکایات وحشت انگیز و رسل و رسایل رابه روایات کدورت آمیز تحریک می نمود و مکرراً معدودی از جنود غیر محمود به حدود ممالک محروسه و ولایات مانوسه فرستاده دست تطاول و بی سببی به نهب و غارت و سلب عجزه و مساکین می گشود<sup>۱</sup> و کتابت بی ادبانه که سوادش این است ارسال کرده :

### کتابت

اسمعیل داروغه به عنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکتداری و تسخیر بلاد و تمیيع اعادی و تکثیر افاض بدایع [ خیر آسا ]<sup>۲</sup> و رونق بقاع خیر جان افزا ، از عهد ازل ، فیاض لم یزل به قبضه اقتدار و افاض اختیار جد<sup>۳</sup> بزرگوار سعید طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه عطوفت و رفعت جهانبانی به خطبه<sup>۴</sup> سیاست ما قیام یافته و سکه شیر مردی در ضراب خانه دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشح گشته و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده پس به دلیل<sup>۵</sup> معلوم می شود که از قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمود الولد سر آیه مقرر است که میراثی که از پدر مانده به پسر می رسد و مستحق و سزاوار و اولاد است و دیگر از روی اصطلاح عقلی آن که شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند و به تخصیص سهیل<sup>۶</sup> از محلی که طلوع نمود

۱ - از این جا تا آخر « کتابت » از نسخه م ساقط است .

۲ - س نخیر آثار .

۳ - س : بخطبه - بدون ص ۹ مقدمه : ضبط .

۴ - س : بدلیلی

۵ - نسخه چاپی ص ۹ مقدمه : چون شب ظلمانی پیدا شد ستارگان در آسمان به در-

آمدند و به تخصیص سهیل .



یک نيزه تقريباً از سر کوه بالا آمد و رنگ خود را زرد نمود و ساعتی لرزيد از هيت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق بدميد به همان محلی که بر آمده بود فرو می رود و هم چنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب از طلوع سهيل و آفتاب قياس کند. ديگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه زاده الله تشریفاً و تعظيماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق به راه کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نماید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده اند که به زیارت مشرف شوند. سآوری و پیشکش طیار نمایند و سکه به القاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازند و در مساجد جمعه به القاب جهانگیری ماخطبه ملقب سازند و خود متوجه پایة سریر اعلی شود و آلا که از حکم همایون نفعه الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها عدول وانحراف و تمرّد و انصراف ورزد، فرزند ارجمند دلپسند سعادت مند ینابیع سلطنت و جهانداری، مبارز ظفر اقتداری<sup>۱</sup>، سیاوش کاوس هوش چنان که وارد است:

### شعر

جوان و جوان بخت و روشن ضمیر      به دولت جوان و به تدبیر پیر  
 به دانش بزرگ و به همت بلند      به بازو دلیر و به دل هوشمند  
 ابوالمبارز عماد الدین عبیدالله بهادر خان ابقاه الله تعالی با جماعتی امرا و  
 لشکر یان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکو دری و غور و غرجستان به سرا و  
 خواهم فرستاد تا او را به قهر و سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود  
 دیگر فرزند خلف نوجوان، مقصود سلطنت دوران، حافظ بلاد امن و امان، قانع  
 الکفر و الطغیان، آن که هر کب ظفر به هر جای که راندی کشور مقصود به فتح  
 و فیروزی مفتوح گردانید.

## شعر

دولتش اندر رکاب و فتح در استقبال او

هر کجا رو می نهد جوق مالیک لشکرش

در تک دریا نهنک از برق تیغش می جهد

بیشه‌ها از شیر خالی از سیوف عسکرش<sup>۱</sup>

ابو الفوارس تیمور بهادر خان اطال الله اعماره با جماعتی امرا و لشکریان  
س حد قندز<sup>۲</sup> و بغلان و حصار شادمان و بدخشان و نواحی ترکستان متوجه  
شوند تا آن ولایت را به کف بختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه  
نعوذ بالله دیگر بار متعذر شود، آیات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهیم  
فرمود. اول فرزند اعز غنچه گل مراد و تسکین جان و قوت جگر و فرزند آن که  
مشهور شده ضرب دلوری او به هر جا، شیر بیشه هیجا.

اسیر کمندش دو صد شاه جم

ز ضرب سنانش فلک پشت خم

سرسر کشان را به خون در کشد

در آورد که تیغ چون بر کشد

ابوالنصر کمال الدین سونجک محمد بهادر خان اطال الله تعالی، با اجتماع

امرا و مقربان، تعیین فرماییم و فرزند دره<sup>۳</sup> التاج شجاع الدوران، تمساح جیحون  
الصلابة فی الميدان، حمزه بهادرخان در برانغار و فرزند عمده الملك فی آفاق  
تهمتن بالاستحقاق، سلیم الدین مهدی بهادرخان در جوانغار با اجتماع امرا و  
دلوران و عساکر این که از اندجان و قند بادام و شاهر خیه و تاشکند و شهر سبزوار  
و اطرار<sup>۴</sup> و سبران و ارگنج و خوارزم و جیحون کنار و کاشغر و منقت تا نواحی

۱- نسخ: خیوف پیکرش - نسخه چایی ص ۹ نسخه بدل: جنرد عسکرش - شاه

۲- س قندهار

۳- س: درج

۴- س: اطربا

فبچاق و قلماق مقرر شده که استاد گمی نمایند و با مخالفان حر با حرب نمایند و اعیان دولت که در آن معر که حاضر باشند . پای وقار در زمین تهور نگاه دارند . باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه و ینصرک الله نصر عزیز نصرت استقبال نماید . اعلام نمایند که در چه محل مقام مقاومت خواهد بود والسلام .

بنابر آن، عزم و توجه بدان جانب تصمیم یافت و تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه به اطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند . سپاهی به عدد قطرات امطار همه تیغزن و نیزه گذار .

شعر

یکایک تیغزن چون تر کس یار      سراسر صف شکن چون زلف دلدار  
در اردوی همایون جمع گشته اعلام نصرت اعلام از النکک سلطانیه به طرف  
ری در حرکت آمد .

شعر

ز جنبیدن آن سپاه گران      بجنبید گیتی کران تا کران  
ز سم ستوران هنگامه سوز      زمین پرده ها بسته بر روی روز  
خز امیدن شرزه شیران مست      کمر گاه گاه زمین می شکست  
از ری عنان یکبران به صوب ولایت دامغان تافت . حاکم آن بلده احمد سلطان که داماد شیبک خان بود ، چون از توجه عسا کر ظفر شعار واقف گشت به طرف هرات گریخت . احمد قنقراط که حاکم استرآباد بود ، او نیز فرار کرده به جانب خوارزم رفت و ارباب استرآباد مثل سید رفیع و بابا نودر و غیر هم با پیشکش فراوان ، در بسطام به عزبسا طبوسی مشرف گشتند . در خطه جاجرم خواجه مظفر بیتکچی شرف ملازمت یافت .

## شعر

مظفر ز چرخ برین نام او      همای ظفر سایه در دام او  
 قدم ساخت از سر به پابوس شاه      سر قدر سودش به خورشید و ماه  
 شه از نام فرخنده اش فال زد      که مرغ ظفر سوی ما بال زد  
 از آن جانب شبیک خان از یورش هزاره با دل به صد پاره باز گشته در باغ  
 جهان آرای مقیم بود که احمد سلطان به هرات رسید و به عرض رسانید که خاقان  
 اسکندر شان با سپاهی که نطق عدد و بیان از احصاری به تنگ آید و کمیت  
 خوش رفتار قلم را در میدان استیفای آن پا به سنگ آید و با کمانداری که به زخم  
 تیر نسر طایر را از اوج فلک به زیر آوردند و با تیغ گذارانی که به قدرت شمشیر  
 تیر نفیر رستخیز از جان مرینخ خونریز بر آوردند و با نیزه بازانی که به سر نیزه در  
 شب تیره ماهی را از قعر دریا بیرون آوردند و با دلیرانی که روز مصاف را شب  
 زفاف پندارند و زخم رماح را نمر ملیح شمارند .

## شعر

ملك مانند و دیر آیین فلک تأثیر و کوه آلت

نهنگ آسا و شیر آفت پلنگ آشوب و پیل افکن

دلیرانی که از گردون به نوک رمح سیاره

رہودندند چو کنجشکان به منقار از زمین ارزن

آهنگ رزم کرده به ولایت خراسان رسید و شبیک خان با آن که دائم  
 زبان به لاف و گزاف گشوده می گفت که عن قریب لشکر به حدود عراق و  
 آذربایجان خواهیم کشید و بعد از تسخیر آن مملکت متوجه حجاز خواهیم شد ،  
 آن مقدار خوف بروی استیلا یافت که، پیش از آن که جنود نصرت شعار به -  
 سبزوآر آید ، در آخر رجب، در روزی که قمر در طریقه محترقه بود ، از هرات

به مرو گریخت .

## شعر

ز کلبانگک شیر افکنان دلیر      گریزان شداز بیشه آن شرزه شیر  
 سپهدار توران به تازان سمند      نه استاد تا دامن شهر بند  
 و از سهم پیکان ماهی پشت به سان ماهی بر خشکی اضطراب می کرد و از  
 بیم خدنک مار رفتار که مار پوست افکند زره می انداخت و از ترس سپاه شیر  
 صولت در دیده مور ره می جست . بعد از فرار او، جان وفا میرزا با مردم ماوراءالنهر  
 از عقب خان به طرف مرو شتافت . شیک خان خاطر به تحصن قرار داده رعیت  
 بیرون شهر را به شهر آورده برج و باروی مرو را به طریقی مستحکم گردانید که  
 شرح آن به نوشتن و گفتن<sup>۱</sup> راست نیاید . رسولان در باب طلب عبید خان و تیمور -  
 سلطان به سمرقند و بخارا فرستاد . این اخبار در نواحی طوس به خاقان اسکندر -  
 شان رسید . به نفس نفیس احرام طواف آستان ملایک آشیان امام هشتم علی بن  
 موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده بسته به قدم نیاز و اخلاص به آن  
 عتبه کعبه اختصاص شتافت .

## شعر

در آمد به آن روضه جان سرشت      قیامت ندیده شد اندر بهشت  
 چو کرد آسمان قدر عالی مقام      طواف چنان کعبه‌ای را تمام  
 برون آمد آن ماه نا کاسته      لب از آستان بوسی آراسته  
 فلک را به زیر قدم پست داشت      که پروانه فتح در دست داشت  
 سادات عظام و نقبای گرام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را به اصناف  
 احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانید . در آن اثنا ، قراولان لشکر فیروز اثر

۱- این کلمه در نسخه چایی نیست .

۲- م ندارد .

که به حوالی جام رفته بودند چند نفر از اعیان خصمای دین و دولت را اسیر کرده به درگاه اقبال پناه آوردند. استفسار احوال آن مدبر نابکار و جماعت تیره روزگار نمودند. از تقریر چنان معلوم شد که شبیک خان به جانب مرو فرار کرده است. بنابراین، رایات نصرت آیات به جانب مرو به حرکت آمده و از سرخس، دانه محمد بیگک افشار را با فوجی از غازیان جرار به رسم منقلای به جانب مرو روان ساخت.

چون شبیک خان از قرب مقدمه عسا کر نصرت نشان و قوف یافت، جان وفا میرزا و قنبر بیگک را که از عظامی امرای او بودند، با جمعی از بهادران، به استقبال ارسال داشت. در نواحی قریه طاهر آباد، ازبک و قزلباش به یکدیگر رسیدند. دست به استعمال آلات کارزار بردند. از برق تیغ آبدار آتش حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان کار مانند اخگر می تافت. دانه محمد به تیریکی از ازبکان شربت شهادت چشید. مع ذلک غازیان به واسطه قوت دوات شاهی رایت تفوق بلند گردانیدند و لشکر اوزبک را به درون مرو دوانیدند.

و مقارن این حال، خاقان اسکندرشان، در بیستم شعبان در ظاهر مرو، نزول اجلال فرمودند و از دلیران سپاه قزلباش، دیو سلطان روملو و چایان سلطان استاجلو و بادنجان سلطان روملو و زینل خان شاملو و میرزا محمد طالش با فوجی از دلیران تیغ جلادت آخته به طرف دروازه تاختند و سورن انداختند. از لشکر بهرام قهر ازبک طایفه ای از شهر بیرون آمده به اشتعال آتش قتال پرداختند و جمعی کثیر از طرفین کشته تیغ و تیر شدند و چون به واسطه غروب آفتاب جهان تاب نقاب ظلمانی به پیش قوت باصره انسانی حایل گشت، هر یک از فریقین در منازل خود فرود آمده شب پاس داشتند.

شعر

به دم اژدر شام را در کشید

چو صبح از میان تیغ کین بر کشید

امرای نامدار سوار گشته روی به مخالفان آوردند و از آن جانب فوجی از اذربکان در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و به ضرب شمشیر بران و نیزه جانستان در خانه تن پهلوانان روزنها گشادند.

## شعر

جز سپر نقشی نمی گردید آن دم در خیال

جز سنان چیزی نمی کرد آن زمان در دل گذر

تارک و ترک و کلاه و کله رایک موی فرق

در میان نگذاشت قطعاً زخم شمشیر و تبر

تیغ گاهی تن زدی گاهی زبان کردی دراز

بردی از زخم زبان کردنگشان را مغز سر<sup>۱</sup>

چون ککش و کوشش به سرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رؤیت اشیا عاقل گردانید، هر یک از آن دو فرقه در منازل خود فرود آمده به شرایط پاس پرداخته مانند نظار گیان میدان آسمان تا وقت طلوع صبح دیده برهم نزدند. صباح، امرا مانند شیران خشمناک با فوجی کثیر از دلیران بی باک روی به تسخیر شهر آوردند و از لشکر اذربک جمعی از پیاده و سوار و بهادران روزیکار بیکبار از دروازه بیرون آمدند.

## نظم

سوار و پیاده فرو ریختند

زدروازها شورش اینکیختند

چوریگک بیابان و برک درخت

برون از عدد مدبر شور بخت

دست به انداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند. از وقت چاشت تا رایت و

اللیل اذنا سجبی<sup>۲</sup> بر افراشت، تا آن زمان که پرچم سنجق نارحامیه<sup>۳</sup> شانه زدند

۱- س: زخم سر.

۲- سورة الضحی ۲

۳- القارعة ۸

آتش پیکار اذا زلزلت الارض زلزالتها حکایت می کرد و زمین از کس و فریاده و سوار تفسیر غلبت الروم فی ادنی الارض<sup>۱</sup> می گفت و از دلاورانی که در آن معرکه آثار شجاعت به ظهور رسانید میرزا محمد طالش بود که چون پلنگ خشمناک جمعی را بر خاک هلاک می انداخت و به شمشیر دو رو کار مخالفان را یک رومی ساخت. [با بعضی از غازیان زخم‌دار گردید.]<sup>۲</sup> بر این قیاس هفت روز، بر ظاهر مر و نائره قتال التهاب می یافت و شرار قتل بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می تافت.

#### [گفتار در جنگ سلطانی و کشته شدن محمد خان شیبانی]<sup>۳</sup>

چون روزی چند خاقان سعادت‌مند مر و را محاصره نمود، دری از فتح و فیروزی بر رویش نکشود، بر خاطرش<sup>۴</sup> گذشت که یک کوچ بر عقب نشیند تا شیبک. خان دلیر شده از مر و بیرون آید. آنگاه عود نموده دمار را از روزگار او بر آورد و به این‌رای عمل نموده در روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان در ظاهر مر و در حرکت آمد و در نواحی قریه محمودی که از آن جا تا شهر سه فرسنگ است نزول نمود و یک روز و دو شب در آن منزل توقف فرمود. روز دیگر، امیر بیک ترکمان را با سیصد سوار بر سر پل [نهر]<sup>۵</sup> محمودی بازداشت. مقرر آن که چون امیر بیک سیاهی سپاه از بک را مشاهده نماید فرار نموده به موکب همایون پیوندد. تا مخالفان دلیر شده از سیاه آبی که در آن راه بود بگذرند.

۱- الزلزال ۱

۲- الروم ۱

۳- س: تا بعضی از غازیان زخم‌دار گردیدند

۴- م: [گفتار در تدبیر کردن خاقان اسکندرشان و ظفر یافتن بر دشمنان]

۵- م: بر خاطر عاشر

۶- س ندارد



چون شیبک خان از معاودت جنود ظنر نشان مطلع گشت پنداشت که آن حضرت عنان بکران تا حدود عراق و آذربایجان باز نخواهد کشید. روز اول از جهت رعایت حزم از مرو بیرون نیامده با دولتخواهان مشورت نمود. قنبر بیک و جان وفا میرزا که از اعظم امرا بودند به موقف عرض رسانیدند که انساب آنکه دو سه روز دیگر توقف نماییم تا عبید خان و تیمور سلطان به ما ملحق شوند. بعد از آن بیرون رویم. چرا که کوچ کردن قزلباش از روی فریب است نه از مضر ضعف<sup>۱</sup>. شیبک خان که این سخن شنید [از آنجا که عجب و غرور بر او مستولی بود]<sup>۲</sup> آغاز دشنام کرد. پس قنبر بیک و جان وفا میرزا خاموش شدند و مغول خانم که زن شیبک-خان بود گفت شما مکرر کتابات تعرض آمیز به خاقان اسکندرشان فرستاده وی را به جنگ طلب نمودید. او با سپاه مانده رنجور از راه دور به مرو آمده و شما خاک بی ناموسی بر سر خود پاشیده از شهر بیرون نرفتید. حالیا صلاح دولت در آن است که رعب و هراس به خاطر راه نداده با دل قوی به میدان محاربه روید که جبین<sup>۳</sup> و بد دلی عیب مردان است.

## شعر

چه اندیشه داری ز شمشیر و تیر      دوسه پاره نان دگر خورده گیر  
 ز ناموس و نامت اگر سر به است      سرت را ز دستار معیجر به است  
 از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه با سپاه  
 فراوان چون اوراق اشجار و قطرات امطار قدم از دروازه حصار بیرون نهاد. با  
 وجود آنکه مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می نمود، اما به ناکام خود  
 را در کام نهنک انداخت. چون نزدیک به قریه محمودی رسید، امیر بیک تر کمان

۱- س: ممد ضعف

۲- م: از آن جماعت رنجیده

۳- س: چنین بد دلی

با فوجی از غازیان به وادی فرار شتافت. شیبک خان به سان برق و باد از سیاه-  
 آب عبور کرد. چون عسا کر نصرت شعار را مستعد جدال و قتال دید متحیر گردید.  
 منقول است که چون نظر شیبک خان از لشکر قزلباش افتاد از مبادرت نادم  
 شده در حین تغیر، خواجه محمود وزیر را گفت که نزد جان وفا میرزا رفته وی  
 را بر محاربه ترغیب نمای و از زبان من بگویی که دل قوی دار که لشکر قزلباش  
 را منهزم می سازم. چون خواجه پیغام خان را به وی رسانید [او اعراضی]<sup>۱</sup> شده  
 دشنام داد و فحش نسبت به خان بر زبان رانده گفت به خان بگو که این لشکر  
 به غایت پر زور است و با این مردمی که ما داریم ایشان را مغلوب نتوانیم کرد.  
 دریغ که نصایح ما را قبول نکرده ما را و خود را به کشتن دادی و عیال و اطفال  
 ما را اسیر قزلباش گردانیدی. بعد از آن به تصفیف<sup>۲</sup> صفوف پرداخت.

## شعر

از آن سوی خان قیامت شکوه	بیاراست صفی چو البرز کوه
یمین و یسار شد آراسته	ز خیل هژبران نو خاسته
همه پوست پوشان چوشیر و چوبیر	در آهن نهان گشته یکسر چو ابر
جوانان و پیرانشان ساده روی	نهنگان ندارند بر روی موی

خود در قلب لشکر بایستاد و میمنه و میسره را به قنبر بیک و جان وفا  
 میرزا حواله نمود و خاقان ظفر لوا از رسیدن امیر بیک به موکب اصلی از قرب  
 وصول اعدا واقف گشته به تعبیه جنود ظفر ورود اقدام فرمود و میمنه و میسره را  
 به امرای نامدار مثل امیر نجم ثانی و پیرام بیک قرامانی و چاپان سلطان استاجلو  
 و دیو سلطان روملو و حسین بیک لله و ابدال بیک دده و زینل خان شاملو و

۱- م: همین زمان لشکر ...

۲- م: او را اغراض

۳- س- م: تضعیف

بادبجان سلطان روملو مقرر گردانید. بعد از آن از صهیل اسپان تازی و انزجار  
بختیان حجازی و از صدای نقاره و نفیر غلغله در سپهر مستدیر افتاد.

شعر

در زمین افتاد از سم ستوران زلزله  
وز غریو کوس کوش آسمان گردید کر

از زمین و آسمان برخاست گردد رستخیز

فتنه و آشوب محشر آشکارا شد مگر

بعد از آن بهادران دیو خوی و غازیان رزم جوی شمشیر کین آختند و بر  
بکدیگر ناختند. فروغ تیغ چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت و سنان  
به سان برق لامع خرمن حیات می سوخت و خاقان اسکندرشان دستار از تاج  
باز کرده شمشیر ذوالفقار اندام از نیام انتقام بیرون آورده بر مخالفان حمله نمود.

شعر

تیر او هر جا که پر زد آمدش نصرت زپی

تیغ او هر جا که دم زد شد دم او کارگر

از نهیب مار و مور نیزه و شمشیر شاه

چون کشف می کرد پنهان اژدها سر در حجر

در بهار فتح و نصرت لاله زاری گشت دشت

گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر

مدعی شمشیر می زد بادل پر ترس و بیم

بسته در کین شهنشه همچونی ده جا کمر

خاقان اسکندرشان تیغ مینا رنگ را از خون اهل نام و ننگ کلگون کرد

و به نوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت و

سنان غازیان نایره خون از شریان بهادران می گشاد و پیکان دل نشان از بکان بر

هدف سینه دلبران آمده نقد بقابه باد فنا می دادند و شیبک خان از وقت طلوع  
والشمس والضحی<sup>۱</sup> تا هنگام واللیل اذا سجد<sup>۲</sup> پای ثبات و قرار افشوده داشت و علم  
عناد بر افراشت. آخر سپاه بهرام صوات به نیروی دولت و به زور بازوی سعادت  
لشکر ازبک را منهزم ساختند و چون آفتاب تیغ زد دشمنانی بی اندازه را ذر-  
وار تار و مار ساختند.

## شعر

صف آن گرازان گریزان شده [چو آهو گرفتار شیران شده]<sup>۳</sup>  
اسیر آوران گشته یکسر اسیر  
از مردم خراسان، خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین دیوان و  
خواجه عبدالله مروی با جمعی از ازبکان کشته شدند و قنبر بیک و جان وفامیرزا  
اسیر شدند و به حکم قهرمان زمان<sup>۴</sup> به قتل رسیدند و در حالت فرار، بقیه السیف  
ازبکان نابکار<sup>۵</sup> از روی اضطرار خود را به سیاه آب رسانیدند و عبور آن را موجب  
خلاص دانستند و از آن غافل که در گرداب هلاکت می افتادند تا از کثرت مرد  
و اسب، نهر محمودی با زمین برابر شد و هر که عبور می کرد بر بالای مرد و  
مر کب می گذشت و شیبک خان، در اثنای گریز از آن رستخیز، خود را به چهار  
دیواری رسانید که راه به در رو نداشت و جمعی از غازیان احاطه آن محوطه کرده

۱- سورة والضحی ۱ (والشمس وضحیها را مؤلف با والضحی در هم آمیخته

در حالی که نخستین آیه اول است از سورة شمس و دومی آیه اول از سورة والضحی)

۲- ایضا ۲

۳- ن- م: ز هم کوه البرز ویران شده

۴- م: همان زمان

۵- م: ازبکان کشته اند و برخی نابکار